



رفاقت تا پای طناب‌دار

هست در مهر و وفا مانند پیکان، دوستی!
تا زگی ترمز بریده همچو نیسان، دوستی!

آی مردم زندگانی چای تلخی بیش نیست
شکرینش کرده اما مثل قندان، دوستی

حلقه پشت حلقه می می افکند بر گردنم
نشتمام کرده شبیه دود قلیان! دوستی!

ورد خواند و بنده دیدم با دو چشم خویش دوش
نیمرو را کرد فوری مرغ بریان، دوستی

با سرانگشتان او دهگان، خداگان می شود
عامل وحدت میان «صفر» با «گان»، دوستی!

محتسب جیب مرا دید و گریبانم گرفت
گفتمش مشتکی کجا جرم است انسان دوستی؟!

دوستم دارد فراوان دوستم! من نیز، چون
بیشتر می ارزد از میلیارد تومان دوستی

من اگر لب تر کنم می غرقدم تو طلا
کیف دارد قیمتی باشد نه ارزان، دوستی

دوست آن باشد که تا آرنج گیرد دست دوست
کنج زندان را کند ملک لواسان، دوستی

رئیس جمهور بالآخره به قطعنامه اروپایی ها علیه کشورمان واکنش نشان داد

#?@£!@£!@£!



اسحاق جهانگیری:
هر کی فهمید رئیس جمهور چی میگه
بیش دلار با نرخ ۴۲۰۰ تومانی میدم

حسین فریدون:
به جرأت میتونم بگم
زبون سرخه‌ای نیست

رحمانیان (مدیر مسؤول روزنامه شرق):
فک کنم میگه امضای کزری تضمینه

ظریف:
این زبون حرف زدن با دنیاست
فقط من و رئیس جمهور می فهمیمش

ما هم که خراب رفیق

کتاب اکبر طبری منتشر شد

کتاب «رفاقت مال همین روزاست دیگه...» نوشته «اکبر طبری» منتشر شد. این کتاب دست‌نوشته‌های اکبر طبری درباره ارزش دوستی و مهارت‌های دوستیابی است که گفته می‌شود روانشناسان زیادی محتوای کتاب را درباره مهارت دوستیابی تایید نموده‌اند. به گفته منتقدان، بعد از انتشار این کتاب شاهد تحولات شگرف در مقوله دوستی خواهیم بود. در بخشی از مقدمه کتاب آمده است:

«حتما همه شما این جمله را شنیده‌اید که می‌گویند رفاقت‌ها مرده است و رفیق هم رفیق‌های قدیم. اما این کتاب فصل جدیدی از رفاقت را نمایان کرده است. رفاقتی تکرارناپذیر و اسطوره‌ای که نظیر آن در هیچ جای جهان دیده نشده است.» در قسمت دیگر کتاب که شامل پیام‌های اکبر طبری به دوستانش است آمده است:

اکبر: سلام حشمت‌خان. دیروز پیام دادم جواب ندادی؟ اون باغ پر تقال که الان داری برداشتی می‌کنی رو تا فردا می‌خوام خانوم بچه‌ها دلشون پر تقال می‌خواد. هر وقت زدی به نام تک بز. حشمت: داداش شرمنده این باغ به نام خانومه. شما ۲ روز دیگه صبر کنی من به باغ انگور به نامت می‌زنم عین هلو. اکبر: ۲ روز دیگه یعنی بعد از تاریخ دادگات؟ حشمت: باشه ببینم چی کار می‌کنم. ما هم که خراب رفیق.

اکبر: رضا جان سلام. اون ماشین آمریکایی که تازه خریدی و باهاش افتادی تو خیابون دور دور می‌کنی رو فردا می‌زنی به نام دیگه؟ رضا: اونو که هنوز به خانومه هم نگفتم، شما از کجا فهمیدی؟ اکبر: فردا پیام بریم محضر؟ امروز باید پرورنده قاچاق ماشین رو بررسی کنیم. رضا: داداش فردا چرا همین الان کنار محضر. رفاقت مال همین روزاست دیگه.

اکبر: آقا مهندس کم‌پیدی؟ برجتون کامل نشد؟ مهندس: همونی که قبل صدور مجوز ۳ واحدش رو به نامتون زدم؟ اکبر: نه داداش همونی که قراره بعد از پایان کار ۲ واحد دیگه مهندس: حله داداش. به هفته‌ای آماده می‌شه. بالاخره رفاقت مال همین روزاست دیگه.

اکبر: سلام معمار جان. معمار: سلام. مگه پیامک واریز برات نیومد؟ اکبر: چرا اومده. این دفعه فقط خواستم حالت رو ببرسم. بالاخره رفاقت مال همین روزاست دیگه.

هفت سال گشایش

کارش سمنینهار و همایش بوده‌ست
کار همه هفت سال زایش بوده‌ست
با اینهمه در نهایت خونسردی
فرموده که دوران گشایش بوده ست

علی اکبر مدرس زاده

دیپلماسی قهقهه

زده لبخند تو بر ریشه این ملک، تبر
روح برجام تو بر جای فتاده‌ست دمر
گرچه تعبیر نشد، آن همه رویا، اما
لااقل با لگد دشمنت از خواب بپر

زهرا فرغانی

تندیس کلمب

چون در همه جا موشک و بمبش افتاد
حالا سر تندیس کلمبش افتاد
در آخر قصه آبرویش رفته
روباہ دغفلکار که دمبش افتاد

سوده سلامت

در حال سقوطی

ای کله زرد خیره تولید سوتی
دارند شوتت می‌کنند از بس که شوتی

در بین کشورها شدی منفور و مهجور
در عصر یخبندان شبیه یک بلوطی

کفتاری اما رفته‌ای در جلد یک خر
پیدا نشد در رأی‌های تو ثبوتی

باور نداری مردمیت دیگر ندارند
حتی میان سفره قوت لایموتی

حق بشر را گفته‌ای احقاق کردی
انگار اما مثل قیلا در سکوتی

ویروس افتاده کنون در سیستم تو
تو یک ربات شوم محتاج ریوتی

بتمن شده در دام تاریکی گرفتار
در تار گیر افتاده مرد عنکبوتی

سوزنده‌ای دنیای ما را گرچه اما
سوسوی تو خاموش خواهد شد به فوتی

مثل همان ده‌ها نماد برده‌داری
اکنون تو هم با کله در حال سقوطی

سیدمحمدجواد طاهری

خاطرات یک مذاکره‌کننده در شورش آمریکا

امروز صبح با صدای بلندی که از بیرون می‌آمد از خواب [ناز] پریدم. پنجره را باز کردم و علت را پرسیدم. چند آسیاب‌پوست [چیزهایی به انگلیسی گفتند. نفهمیدم. یکی از محافظ‌ها گفت نمی‌تواند نفس بکشد. بهش گفتم خب کمتر آکله [آپاچه بخور. گفت این ترجمه حرف سیاه‌پوست‌های بیرون است. هوا اینجا خیلی آلوده است. البته داخل هتل هوا خیلی خوب است. اگر بشود تهویه‌شان را با خودم به سعد [آباد] ببرم خیلی خوب است. قبل از ظهر راه افتادیم برای مذاکره. مردم هنوز در خیابان علی‌ه [آلودگی] اهاو شعار می‌دادند به شوخی به یکی از محافظ‌ها گفتم اینجا هم مردم توقع‌شان بالا رفته. آن [آلودگی] این روزهایی مزه شده‌ام. پلیس چندتا آسیاب‌پوست را انداخته بود روی زمین تنفس مصنوعی [می‌داد. گفتم محافظ‌ها روش‌های‌شان را یاد بگیرند. به درد می‌خورد. یک‌دفعه شلوغی خیابان اوج گرفت. همه وحشت‌زده شدند و مثل اسب [این سو آن سو می‌دویدند. از محافظ‌ها علت را جویا شدم. گفتند معترضان این قسمت را گرفته‌اند و منطقه خودمختار اعلام کرده‌اند. گیر افتاده بودیم. باید زودتر به [مذاکره] می‌رسیدیم. داشت دیر می‌شد. گفتم یکی از معترضان را بگویند بیاید. آمد. گفتم اجازه بدهید ما برویم مذاکره‌مان دارد دیر می‌شود. پیشنهاد کرد با آنها مذاکره کنیم. می‌گفت حاضر است در یک شرایط برابر با هم حرف بزنیم. می‌گفت ما دیگر به جایی حمله نمی‌کنیم. اصلا آداب [دیپلماتیک] بلد نبود. یکپو بهش گفتم: پشت سر تا برگشت به محافظ‌ها گفتم با قنداق [اسلحه] بزنند شکتش کنند و بعد فرار کردیم. حوالی ظهر رسیدیم محل مذاکره. آنها جلسه داشتند. نماز [ظهر] را خواندیم و پشت در منتظر شدیم. کمی [آلفا] از زیر پایم برداشتم و بویدم. حس خوبی داشت. تمام خستگی راه از تنم [بیرون] رفت. جلسه آنها طول کشید و مذاکره افتاد برای فردا. برگشتم [هتل]. الان می‌خواهم [بخوابم]. شکر خدا پلیس معترضان را ساکت کرده و فقط صدای جیر اجیر کا [می‌آید.

امروز صبح با صدای بلندی که از بیرون می‌آمد از خواب [ناز] پریدم. پنجره را باز کردم و علت را پرسیدم. چند آسیاب‌پوست [چیزهایی به انگلیسی گفتند. نفهمیدم. یکی از محافظ‌ها گفت نمی‌تواند نفس بکشد. بهش گفتم خب کمتر آکله [آپاچه بخور. گفت این ترجمه حرف سیاه‌پوست‌های بیرون است. هوا اینجا خیلی آلوده است. البته داخل هتل هوا خیلی خوب است. اگر بشود تهویه‌شان را با خودم به سعد [آباد] ببرم خیلی خوب است. قبل از ظهر راه افتادیم برای مذاکره. مردم هنوز در خیابان علی‌ه [آلودگی] اهاو شعار می‌دادند به شوخی به یکی از محافظ‌ها گفتم اینجا هم مردم توقع‌شان بالا رفته. آن [آلودگی] این روزهایی مزه شده‌ام. پلیس چندتا آسیاب‌پوست را انداخته بود روی زمین تنفس مصنوعی [می‌داد. گفتم محافظ‌ها روش‌های‌شان را یاد بگیرند. به درد می‌خورد. یک‌دفعه شلوغی خیابان اوج گرفت. همه وحشت‌زده شدند و مثل اسب [این سو آن سو می‌دویدند. از محافظ‌ها علت را جویا شدم. گفتند معترضان این قسمت را گرفته‌اند و منطقه خودمختار اعلام کرده‌اند. گیر افتاده بودیم. باید زودتر به [مذاکره] می‌رسیدیم. داشت دیر می‌شد. گفتم یکی از معترضان را بگویند بیاید. آمد. گفتم اجازه بدهید ما برویم مذاکره‌مان دارد دیر می‌شود. پیشنهاد کرد با آنها مذاکره کنیم. می‌گفت حاضر است در یک شرایط برابر با هم حرف بزنیم. می‌گفت ما دیگر به جایی حمله نمی‌کنیم. اصلا آداب [دیپلماتیک] بلد نبود. یکپو بهش گفتم: پشت سر تا برگشت به محافظ‌ها گفتم با قنداق [اسلحه] بزنند شکتش کنند و بعد فرار کردیم. حوالی ظهر رسیدیم محل مذاکره. آنها جلسه داشتند. نماز [ظهر] را خواندیم و پشت در منتظر شدیم. کمی [آلفا] از زیر پایم برداشتم و بویدم. حس خوبی داشت. تمام خستگی راه از تنم [بیرون] رفت. جلسه آنها طول کشید و مذاکره افتاد برای فردا. برگشتم [هتل]. الان می‌خواهم [بخوابم]. شکر خدا پلیس معترضان را ساکت کرده و فقط صدای جیر اجیر کا [می‌آید.

حذف یک سوم متقاضیان وام ازدواج
محدوده تقاضای وام ازدواج به سنین ۱۸ تا ۴۰ تقلیل یافت.



آهای خونه‌دار و ندار!

پیام‌های ارسالی برای پویش صاحبخانه خوب
در پی گرانی‌های بی‌سابقه مسکن

+ سلام، صاحبخونه ما خیلی خوبه یک ماه فرصت داده تا بتونیم خونه با قیمت مناسب پیدا کنیم و یک ماه فرصت داده تا از خویش باشیم. همه اینهار هم به خاطر این کرده که اسمشو تو تلویزیون ببینم. تو نظر سنجی هاتون جبران کنیم ایشالا. اسمشون صاحبخونه آقا تیمور اینا.

+ سلام، صاحبخونه فقط صاحبخونه ما! وقتی گفتم پول ندارم بنارم رو پول پیش، بهم گفت به اجاره اضافه کن. من تا حالا اینجوری به قضیه نگاه نکرده بودم. خواستم از شون تشکر کنم. اسم صاحبخونمون هم هست دکتر چندبندی از کیهکشان راه شوش.

+ با سلام، صاحبخونه ما آمریکا زندگی می‌کنه پیام داده اجاره خونه رو باید زیاد کنیم. لطفا دعا کنید ترامپ هر چه زودتر نابود بشه دیگه. با تشکر #صاحبخانه- نمی‌توانم- نفس- بکشم

+ ممنون از راه‌اندازی این پویش. خواستم از زحمات بنگاهی‌های زحمتکش هم تشکر کنم. بنگاهیه طوری خونه ما رو برای مشتری جدید تعریف کرد که صاحبخونمون چشم خونه رو گرفت به چیزی هم گذاشت روش از خودش اجاره کرد. مرسی که هستی لعنتی. #بنگاه‌های- خوب

+ سلام و تشکر از این حرکت خوبتون. ما خودمون مستاجریم که به خاطر گرانی مسکن مجبور شدیم بریم خونه خودمون و مستاجرمون رو بیرون کنیم. مستاجرمون هم مستاجر خودشونو بیرون کرد. الان برام سوال پیش اومده که مستاجری که مستاجر مستاجرمون از خونه بیرونش کرده صاحبخونش کی میشه؟ با تشکر کشور خودمون هست چیکار به بقیه کشورها دارید؟

ضمیمه طنز راه راه کاری از پادشاه طنز انقلاب اسلامی

سردبیر: امین صالحی
دبیر سرویس شعر: زهرا فرقانی
دبیر سرویس کارتون: مهدی نظری
دبیر فنی: سیدمحمدجواد طاهری

راه‌های ارتباطی:
ما را در شبکه‌های اجتماعی
با نشانی tanzym_ir دنبال کنید!